

# دال و مدلول در اندیشه ناصرخسرو

فرزاد بالو<sup>۱</sup>، مهدی خبازی کناری<sup>۲</sup>

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران

۲. استادیار فلسفه جدید و معاصر غرب (گروه علوم تربیتی)، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران

دریافت: ۹۲/۱۰/۲۰

پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۵

## چکیده

فیلسوفان و زبان‌شناسان از دیرباز درباب مفاهیم دال و مدلول تأمل کرده‌اند؛ اما با آغاز قرن بیست، مطالعات زبانی به‌طور عام و مفاهیم دال و مدلول به‌طور خاص عمق و گسترش چشمگیری یافته‌اند. در سنت ما نیز اگرچه اندیشمندان به مسئله زبان توجه کرده‌اند، کمتر کسی از وجهی زبان‌شناختی آن را بررسی است. ناصرخسرو را از معدود اندیشمندانی یافتیم که تلاش کرده است ماهیت دال و مدلول و نسبت میان آن‌ها را از منظری زبان‌شناسانه بررسی کند. وی با انتخاب نام و نامدار برای دال و مدلول، آن‌ها را قراردادی می‌داند و به نحوه تکوین حتی خود مدلول یا نامدار نیز توجه می‌کند. در این مقاله، با نقبی گذرا به دیدگاه سوسور درباره ماهیت دال و مدلول، این فرضیه را ارزیابی می‌کنیم که آیا ممکن است دیدگاه ناصرخسرو در این زمینه در چرخه مطالعات زبان‌شناختی امروزی وارد شود یا نه.

واژگان کلیدی: ناصرخسرو، سوسور، دال، مدلول، نام، نامدار.

## ۱. مقدمه

مفهوم دال<sup>۱</sup> و مدلول<sup>۲</sup> از کلیدی‌ترین مفاهیم زبان‌شناسی در مطالعات زبان‌شناسی است. فیلسوفان و زبان‌شناسان با طرح این مفاهیم می‌خواستند چگونگی تکوین مفاهیم، واژگان و زبان به‌طور عام را تبیین کنند؛ اینکه چه رابطه‌ای میان اندیشه و زبان و پس از آن، میان اندیشه و زبان و جهان بیرونی و اشیا وجود دارد؟ هریک از این فیلسوفان و زبان‌شناسان به تناسب مبانی معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی خود، دیدگاهی خاص درباب ماهیت دال و مدلول و نسبت

Email: farzad\_baloo@yahoo.com

\* نویسنده مسئول مقاله:

میان آن‌ها دارند. این مسئله در سنت غربی، از سوفسطاییان<sup>۳</sup> و افلاطون<sup>۴</sup> گرفته تا فیلسوفان و زبان‌شناسان پساساختارگرا<sup>۵</sup>، ادامه یافته است.

در سنت ما نیز اندیشمندانی نظیر اصولیون و لغویون دربارهٔ زبان به‌طور عام و دال و مدلول به‌طور خاص اندیشیده‌اند. در این میان، ناصرخسرو از نادر کسانی است که از وجهی فلسفی و زبان‌شناختی به مسئلهٔ زبان توجه کرده است. وی در عباراتی روشن در کتاب *خوان‌الاخوان*، بابی را به نسبت میان دال و مدلول اختصاص می‌دهد و در آن، به‌طور عجیبی دغدغه‌هایی را دربارهٔ دال و مدلول دنبال می‌کند که کسانی نظیر سوسور<sup>۶</sup>، پرس<sup>۷</sup>، یلمسلف<sup>۸</sup> و ... داشته‌اند.

مفهوم دال و مدلول از مفاهیم کانونی است که ناصرخسرو به آن اندیشیده است. پرسش اصلی این تحقیق این است که تلقی ناصرخسرو از دال و مدلول چیست و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با تلقی زبان‌شناسان معاصر نظیر سوسور دربارهٔ دال و مدلول دارد. فرضیهٔ تحقیق این است که ناصرخسرو از دیدگاهی تازه به دال و مدلول نگریسته است و فقط شارح و راوی نظریه‌های پیش از خود نبوده است؛ به‌گونه‌ای که قابلیت این را دارد که درکنار نظریه‌های زبان‌شناسان معاصر بازخوانی و بازاندیشی شود.

## ۲. پیشینهٔ تحقیق

به‌جز پژوهشی که تنها آرای زبان‌شناختی ناصرخسرو در *جامع‌الحکمتین* را بررسی و با آرای چامسکی<sup>۹</sup> مقایسه کرده است (خانجان و علی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۹۵-۱۰۸)، مطالعه‌ای با رویکرد مقالهٔ حاضر انجام نشده است.

## ۳. روش تحقیق

داده‌های این پژوهش به روش تحلیلی-تطبیقی بررسی می‌شوند. در اینجا، مراد از تحلیل، حرکت از عناصر کلی به عناصر جزئی برای رسیدن به مفاهیمی «واضح» و «متمایز» است. مفهوم واضح به روشن یافتن خود ذات یک مفهوم منعزل از مفاهیم دیگر معطوف است و مفهوم متمایز به تمایز ذات و ماهیت یک مفهوم از ذات و ماهیت مفهوم دیگر. با شروع

تمایزگذاری، مقایسه آغاز می‌شود. در این مقاله، ابتدا تلقی ناصر خسرو از مفهوم دال و مدلول را تحلیل و سپس آن را با تلقی زبان‌شناسانی همچون سوسور مقایسه خواهیم کرد. هدف اصلی ما این است که نشان دهیم که در چارچوب مطالعات زبان‌شناختی جدید، دیدگاه ناصر خسرو درباره دال و مدلول قابلیت طرح و بازاندیشی را دارد. برای صورت‌بندی این مسئله، تناظری میان دیدگاه ناصر خسرو و سوسور به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران زبان‌شناسی جدید انجام می‌دهیم.

#### ۴. نشانه‌شناسی ناصر خسرو

##### ۴-۱. زبان به‌مثابه ساحتی معرفت‌شناختی

نقطه عزیمت ناصر خسرو در طرح و تبیین حوزه‌های مختلف وجهی فلسفی دارد. وی به طرح زبان به‌طور عام با رویکردی فلسفی نظر می‌کند و به‌طور خاص از منظری معرفت‌شناختی. سوسور به‌طور غیرمستقیم ساحتی فلسفی را به‌پیش می‌کشد؛ اما ناصر خسرو می‌خواهد آگاهانه نشان دهد که فرآیند تحقق و شکل‌گیری زبان یکی از مراحل مهم فرآیند شناخت است. ناصر خسرو در این مسیر، نحوه تکوین بنیان و واحد زبانی و نسبت آن با اندیشه را بررسی می‌کند. وی مفاهیمی را طرح می‌کند که بسیار به مفاهیم زبان‌شناختی سوسور نزدیک هستند.

##### ۵. نام حقیقی؛ واحد بنیادین زبان

ناصر خسرو در بحث قابل تأملی درباره نام حقیقی، بحران‌های چالش‌برانگیزی را حل می‌کند که درباره ماهیت زبان و هستی یک واژه و به‌تبع آن، ماهیت دال و مدلول وجود دارد؛ مقوله‌ای که پیش از این به‌طور جدی افلاطون مطرح کرده است. افلاطون در رساله کراتولوس، از زبان هرموگنس<sup>۱</sup>، کراتولوس<sup>۱۱</sup> و سقراط، سه دیدگاه را درباره چیستی نام درست، مطرح می‌کند. به‌نظر هرموگنس، نام درست وجود ندارد؛ زیرا تمامی نام‌ها قراردادی هستند. کراتولوس عقیده دارد که نام حقیقی وجود دارد و باید برای هر شیئی نام حقیقی مختص به آن را یافت. باور سقراط<sup>۱۲</sup> تاحدودی جمع‌نظر هرموگنس و کراتولوس است. به‌نظر می‌آید که سقراط به‌گونه‌ای شبیه سوسور عمل می‌کند. سقراط بدون اینکه نامی از دال و مدلول ببرد، به وجهی از زبان

اشاره می‌کند که با عزیمت از یک زبان خاص به زبان دیگر، دچار تغییر می‌شود (از جمله گفتار). زبان وجه ثابت و تغییرناپذیری هم دارد که معانی از آن جمله هستند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۶۸۹-۷۵۳). ناصر خسرو در کتاب جامع‌الحکمتین، با تفکیک نام حقیقی از گفتار و اشاره به وجه دوگانه معنی - فعل به مثابه کنه عنصر بنیادین زبان، بر آن است که به فراسوی این بحران‌ها و چالش‌ها برود (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۲-۱۴).

ناصر خسرو در آغاز بند شانزده این کتاب، با مقدمه‌ای قابل تأمل از امتیاز علم‌جویی انسان در قالب اصطلاح «نفس ناطقه علم‌جوی» بر حیوانات سخن می‌گوید و پس از آن، این نفس ناطقه علم‌جوی را همان نفس سخنگویی می‌داند که از مسیر ساحات زبانی معنی و لفظ در جست‌وجوی شناخت آن چیزی است که می‌بیند، می‌شنود و درک می‌کند (همان، ۱۲).

ناصر خسرو هم در اینجا و هم در آثار دیگر خود، شناخت را فرآیندی گام‌به‌گام می‌داند؛ زیرا هرگز در قدم اول، ذات و کیفیت و معنی یک چیز برای ما آشکار نخواهد شد؛ بلکه در روندی دیالکتیکی، ساحات پی‌درپی شناخت معلوم می‌شود. ناصر خسرو به‌طور غریبی مطابق با فلسفه‌های زبان امروزی این مراحل گام‌به‌گام شناخت را با مراحل گام‌به‌گام تحقق ساحات پی‌درپی زبانی متناظر می‌داند. او برای تبیین این فرآیند، مثال کودک خردی را می‌زند که در جست‌وجوی شناخت پیرامون خود است. این کودک در آغاز راه، نام لفظی چیزها را فرامی‌گیرد؛ اما فراگیری این نام لفظی، شناخت چیزها را به دنبال نخواهد داشت. کودک باید برای شناخت حقیقی چیزها، به تدریج با ذات، فعل و کارکرد آن چیز یا شیء آشنا شود. به بیان ناصر خسرو، «فعل یک چیز» همان «نام حقیقی» آن است.

و پرسیدن کودکان از نام چیزهای گوناگون و رنگارنگ که همی‌بینند از مادر و پدر که «آن چیست» و این به‌درستی قول که گفتیم - نفس مردم بر تجسس مجبول است گواه ماست. ولیکن چو کودک خرد و ضعیف باشد به نام گفتن آن چیز که بشنود خرسند شود، نجوید کین چیز را فعل چیست؟ و چه کار را شاید، که معنی چیز نام حقیقی او باشد (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۲-۱۳). در این جهت است که ناصر خسرو به نقد کسانی می‌پردازد که آن‌ها را حشویان امت می‌خواند. اینان کسانی بودند که به‌گونه‌ای برای خود نام لفظی، اصالت قائل شده‌اند. البته هم در سنت غرب و هم در سنت اسلامی، کسانی همچون نومیالیست‌ها یا اصحاب اصالت تسمیه برای نام‌ها و اسم‌ها وجودی مستقل در نظر گرفته‌اند.

به‌نظر ناصر خسرو، هم از لحاظ معرفت‌شناختی و هم از لحاظ زبان‌شناختی، نام لفظی برپایه

یک بنیاد دیگر تقرر یافته است. به بیان منطق‌دانان، نام لفظی عرضی است که خود بر جوهری عارض شده است. این بنیاد و جوهر همان نام حقیقی است. اما باید بدانیم که این نام حقیقی خود به واسطه چه ویژگی واجد صفت حقیقی شده است؟ به نظر ناصرخسرو، نام حقیقی فقط امری زبان‌شناختی نیست یا به عبارتی دقیق‌تر، زبان که بر بنیاد نام حقیقی تقرر یافته است، به واسطه زبانیّت صرف خود، زبان نشده است؛ زبانی که بتواند شناخت حقیقی را صورت‌بندی کند. ناصرخسرو آشکارا بیان می‌کند که زبانیّت زبان، علاوه بر تحقق زبان‌شناختی خود، اصالت خویش را از کنه، ذات و فعل اشیا و چیزها کسب می‌کند. به نظر می‌رسد که مراد ناصرخسرو از اشاره به فعل یک چیز این نیست که از وجه زبان‌شناختی ناظر به آن چیز خارج می‌شود؛ بلکه فعل یک چیز، تحقق وجه زبان‌شناختی اصیل آن چیز است و برای همین از آن به عنوان «نام حقیقی» یاد می‌کند.

تلقی ناصرخسرو از معنی را نیز باید در این جهت بررسی کنیم. پس معنی یک امر صرفاً زبانی نیست؛ بلکه از لحاظ هستی‌شناختی، به یک شی متحقق در بیرون وابسته است. این وابستگی به این مفهوم نیست که ما با عطف به فعل اشیا بیرونی از حیطه زبان خارج شده‌ایم. به نظر می‌رسد که ناصرخسرو قلمرو زبان و فرآیند تکوین آن را، از افعال و نحوه تحقق چیزها تا به لفظ درآمدن یک معنی و حتی به نوشتار درآمدن یک واژه ملفوظ، گسترش می‌دهد. در این فرآیند طولی، در بنیاد با یک قطب دوگانه فعل-معنی مواجه هستیم که مجموع این دو قطب نام حقیقی را دربرمی‌گیرد. تمایزگذاری دوجهبی در نام حقیقی به فعل-معنی تنها در مقام تحلیل و انتزاع است؛ وگرنه بدون در نظر گرفتن این دو وجه، نام حقیقی از هستی برخوردار نخواهد بود. در ادامه، بیان ناصرخسرو درباره نسبت دال و مدلول را مرور می‌کنیم.

## ۶. روابط چهارگانه میان دال و مدلول

ناصرخسرو در کتاب *خوان/لاخوان* و در صف دوم، بحثی با عنوان «سخن اندر دلیل و مدلول» دارد. وی در اینجا، درباره نسبت‌ها و روابط قابل فرض میان دلیل (دال) و مدلول سخن می‌گوید و در نهایت شق ممکن را مشخص می‌کند (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۶-۷).

ناصرخسرو در اینجا، به نحوی از نشانه‌شناسی سخن می‌گوید. وی در ابتدا دو گونه چیز را برمی‌شمرد: چیزهایی که به خودی خود معلوم و آشکار هستند و برای دریافتن آن‌ها نیازی به

نشانه‌ای نیست و چیزهایی که به‌خودی‌خود آشکار نیستند، از حواس ما پنهان هستند و آن‌ها را با کمک نشانه‌هایی آشکار می‌کنیم.

ناصرخسرو اشاره می‌کند که نیازمندی ما به یک نشانه و دال به دو دلیل است: دلیل نخست دور یا نزدیک بودن آن چیز است و دلیل دوم پنهان یا آشکار بودن آن است. در قسم نخست که دوری و نزدیکی است، مسئله مسافت مطرح است؛ اما به‌نظر ناصر خسرو، بحث اساسی نشانه و نسبت آن با چیزی که نشانه از آن حکایت می‌کند، آشکاری و پوشیدگی یکی نسبت به دیگری است.

ناصرخسرو برای تبیین رابطه دال و مدلول، از لحاظ آشکاری و پوشیدگی، چهار وضعیت و حالت را از هم متمایز می‌کند. اولی این است که هر دالی به‌مثابه امری آشکار نمی‌تواند دلالت بر دالی دیگر داشته باشد؛ زیرا دال‌ها به‌خودی‌خود آشکار هستند؛ به سخن دیگر، دال‌بودگی به‌معنی آشکاربودگی است و امری که خود آشکار نیست دال چیزی نیست.

وجه دوم این است که مدلولی، مدلول دیگر شود. به‌نظر ناصرخسرو، ماهیت مدلول پوشیدگی و ناپیدایی است. یک مدلول نمی‌تواند مدلول دیگری باشد؛ زیرا مدلولی که خود آشکار نیست نمی‌تواند مدلولی دیگر را آشکار کند. این دقت نظر ناصرخسرو عمق اندیشه‌های معرفت‌شناختی وی را نیز نشان می‌دهد. وی برپایه تقسیم‌بندی روابط دال و مدلول، می‌خواهد شناخت ما را تعریف و تحدید کند. این موضوع تاحدودی دغدغه معرفت‌شناسانه کانت<sup>۱۳</sup> است (Kant, 1998: 387- 393). کانت نیز از حدود شناخت می‌پرسد و اینکه قلمروی شناخت ما تا کجا است. کانت در تبیین این مسئله از دو قوه فاعله<sup>۱۴</sup> و عقل<sup>۱۵</sup> نام می‌برد. عقل قوه‌ای است که بی‌محابا در پی رسیدن به امور نامشروط از حدود شناخت ما فراتر می‌رود و احکامی صادر می‌کند که عینیت بیرونی یا عینیت ابژکتیو<sup>۱۶</sup> ندارند؛ درمقابل، فاعله احکام شناختی ما را در قالب دو صورت پیشین حس استعلایی<sup>۱۷</sup> مکان و زمان، به ابژه‌های عینی<sup>۱۸</sup> معطوف می‌کند. ناصرخسرو به‌نوعی دیگر نیز به همین مسئله اشاره می‌کند. برای مثال، نمی‌توانیم برای تبیین و اثبات مفاهیم و موجودات بیرون از طبیعت، از همان مفاهیم و موجودات بیرون از طبیعت کمک بگیریم. به‌قول ناصرخسرو، «دیگر بخش آنست که باطنی بر باطنی دیگر دلیل‌گیری و این نیز محال است؛ ازبهر آنک این باطن نایافته و نادانسته است. به دیگر نادانسته‌ای بروی دلیل چگونه شاید گرفتن که هریکی ازیشان خود حاجتمند است به دلیل دیگر» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۷).

سومین وجه رابطه دال و مدلول این است که مدلولی بر دالی دلالت کند. به بیان ناصرخسرو، این شق هم محال است؛ زیرا امری که خود پنهان است چطور می‌تواند بر امری آشکار دلالت کند.

در نهایت، چهارمین قسم تنها حالت درستی است که می‌توانیم برای رابطه دال و مدلول متصور شویم. «و چهارم بخش» که حق است، آن است که به ظاهر پیدا دلیل گیری بر باطن پوشیده» (همان).

ناصرخسرو عقیده دارد که تنها بر فرض این حالت است که می‌توانیم از نشانه و نسبت حقیقی میان دال و مدلول به‌طور عام بحث کنیم؛ یعنی نشانه‌ها برآند که ما را به راهی ببرند که در فراسو و تاریکی است، امری را هویدا کنند که خود پنهان است و به چیزی تعیین بخشند که خود نامتعیین است.

## ۷. نام و نامدار به‌جای دال و مدلول

ناصرخسرو پس از بحث درباره نسبت موجود و البته منطقی میان دال و مدلول و نشانه‌شناسی<sup>۱</sup>، به‌طور عام به نشانه‌شناسی زبان‌شناختی می‌پردازد؛ یعنی نشانه‌شناسی به‌طور عام را حوزه و قلمرویی گسترده‌تر از نشانه‌شناسی زبان‌شناختی می‌داند.

دانستیم که ناصرخسرو در بخشی باعنوان «سخن اندر دلیل و مدلول»، نسبت‌های امکان‌پذیر میان دال و مدلول را بررسی و به‌گونه‌ای طرحی از تبیین نشانه‌شناسی به‌طور عام را پایه‌ریزی کرده است؛ کاری که سوسور نیز بر آن تأکید کرده است و زبان‌شناسی را تنها بخش محدودی از دانش نشانه‌شناسی به‌طور عام می‌داند.<sup>۲</sup> (صفوی، ۱۳۸۲: ۲۴؛ Saussure, 2011: 16; Saussure, 1997: 33).

به‌نظر می‌رسد که ناصرخسرو همین فرآیند را به‌کار برده و پس از تبیین عام نشانه‌شناسی، به سراغ تبیین نشانه‌های زبان‌شناختی رفته است. وی می‌خواهد هم نسبت و نحوه رابطه دال و مدلول و هم ویژگی‌های دال و نشانه زبان‌شناختی را معلوم کند. ناصرخسرو در عبارتی کوتاه، اما مهم، این دو مسئله را بیان می‌کند: «بدانید که نام دلیل است بر نامدار و نامدار از نام بی‌نیاز است و نام حرف‌های ترکیب‌کرده است که راه برد مردم را سوی مقصود

او» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۹).

اولین چیزی که توجه ما را به خود جلب می‌کند، انتخاب اصطلاحاتی تازه و فارسی برای دال و مدلول است. وی در معادل‌هایی بی‌نظیر، دال را «نام» و مدلول را «نامدار» می‌خواند. در این عبارت کوتاه، ابتدا به‌نظر می‌رسد که تلقی ناصرخسرو از رابطه میان دال و مدلول، تلقی متعارف و مرسوم در این زمینه است؛ موضوعی که سوسور آن را نقد کرده است. برای روشن‌تر شدن نظر ناصرخسرو در باب ماهیت نام و نامدار، در ادامه آن را با مفاهیم سوسور مقایسه می‌کنیم.

## ۸. دال و مدلول در اندیشه ناصرخسرو و سوسور

سوسور اشاره می‌کند که چرخه دلالت زبان‌شناختی از مدلول به دالی است که هر دو سوژکتیو<sup>۲۱</sup> و وابسته به ساختار ذهن هستند؛ بنابراین، این‌گونه نیست که مدلول زبان‌شناختی در جهان بیرون تقرر داشته باشد (صفوی، ۱۳۸۲: ۹۶؛ Saussure, 1997: 98; 2011: 65-66). در سنت ما نیز فیلسوفانی نظیر فارابی و ابن‌سینا در قالب فطری بودن زبان، به وجه سوژکتیو زبان به‌گونه‌ای اشاره کرده‌اند؛ چنانکه در عصر ما، زبان‌شناسی چون چامسکی با اصطلاح زبان‌شناسی دکارتی، به این موضوع اشاره می‌کند (صیادی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۲۳۱). اگر ناصرخسرو مدلول و نامدار را در بیرون متحقق می‌دانست، تحت تأثیر نظریه معرفت‌شناختی ارسطویی<sup>۲۲</sup>، یعنی مطابقت ذهن و عین، دال و نام را به ذهن و مدلول و نامدار را به جهان بیرون معطوف می‌دانست. صدق معرفت‌شناختی- زبان‌شناختی<sup>۲۳</sup>، زمانی صورت می‌پذیرد که دال و مدلول با هم مطابقت یابند؛ برای نمونه، واژه ملفوظ درخت به‌مقابله یک دال و نام، با شیئیت بیرونی درخت باعنوان مدلول و نامدار منطبق است.

همان‌طور که می‌دانیم، برای سوسور دال و مدلول دو موضوع جدا از هم نیستند. یک نشانه<sup>۲۴</sup> امر یکپارچه واحدی است که در مقام تحلیل دو نحوه بودنش را از هم متمایز می‌کنیم (صفوی، ۱۳۸۲: ۹۷؛ Saussure, 1997: 99; Saussure, 2011: 67). ناصرخسرو نیز این تلقی متعارف ارسطویی در تبیین ماهیت نشانه را نقد کرده و به کناری نهاده است. وی پس از اشاره به «نام و نامدار» (دال و مدلول) و بیان نسبت این دو، از چیستی «نام» و «نامدار» پرده



برمی‌دارد. او نام را تنها «حرف‌های ترکیب‌کرده» می‌داند؛ یعنی امری که در قالب صوت و صدا تحقق یافته است. ناصرخسرو پس از تبیین ماهیت «نام»، می‌کوشد به‌طور بنیادی انواع نام‌ها را طبقه‌بندی کند. وی اولین قسم نام را «موضوع» یا «نهاد» می‌خواند و در بیان این قسم، ابتدا چستی نام و پس از آن نسبتش با معنی را بررسی می‌کند. به بیان ناصرخسرو:

نام بر پانزده روی است یکی را از او موضوع خوانند، یعنی نهاد، چون آب و آتش و خاک و جز آنکه معروف است میان اهل لغت پارسی و نه از بهر معنی مر آب را آب خوانند و مر آتش را آتش، بلکه نام نهاده چنین باشد (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۹).

یکی از کارهای مهم سوسور این بود که دریافت پیوند و رابطه دال و مدلول یک امر ذاتی و ضروری نیست؛ بلکه رابطه‌ای قراردادی<sup>۲۵</sup>، اختیاری و دلخواهی<sup>۲۶</sup> است که توسط جامعه و افراد آن در بستری تاریخی شکل می‌گیرد. با این حال، همچنان مدلول غیرقراردادی باقی می‌ماند (صفوی، ۱۳۸۲: ۱۰۰؛ Saussure, 1997: 100-101; Saussure, 2011: 68-69). به‌نظر می‌آید که ناصرخسرو هم دال و هم مدلول را قراردادی و آفریده انسان می‌داند: «باطن و ظاهر که یکی دلیل و دیگر مدلول و هر دو آفریدگانه و بر یکدیگر بهم جنسی دلالت کنند» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۷)؛ یعنی دال و مدلول هر دو امری غیرذاتی و غیرجوهری هستند و نسبت میان آن‌ها نیز حاصل قرارداد و اختیار است. از نظر ناصرخسرو، تنها فرق دال و مدلول این است که دال یا نامی واحد در زبان‌های گوناگون تغییر می‌کند؛ اما مدلول یا نامدار یا معنی در زبان‌های گوناگون یکی است. این یکی بودن مدلول به معنی ذاتاً مدلول بودن آن نیست؛ بلکه اجتماع انسانی از بدو شکل‌گیری به تولید معانی پرداخته و سپس با گسترش و تنوع جوامع مختلف این معانی مشترک واحد در قالب دال‌ها یا نام‌های متفاوت توزیع و تکثیر شده‌اند. به‌نظر ناصرخسرو، دال و مدلول یا نام و نامدار در آفریده بودن همجنس و همسنخ هستند.

سوسور برای دال و نشانه زبان‌شناختی، دو ویژگی قراردادی و خطی بودن<sup>۲۷</sup> را برمی‌شمارد (صفوی، ۱۳۸۲: ۱۰۲؛ Saussure, 1997: 103; Saussure, 2011: 70). ناصرخسرو نیز به این دو ویژگی اشاره می‌کند: «نام، حرف‌های ترکیب‌کرده است که راه برد مردم را سوی مقصود او» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۷).

عبارات «نام حرف‌های ترکیب‌کرده است» و «راه برد مردم را سوی مقصود او» قراردادی بودن یک دال را نشان می‌دهند. دال یا نام چنانکه سوسور نیز تأکید می‌کند، امری

ازپیش‌تعیین‌شده و ازآسمان‌نازل‌شده نیست؛ بلکه ازسوی مردم قرار داده شده و برای مقاصدی معین به‌کار رفته است. عبارت «راه برد مردم را سوی مقصود او» به همان قراردادی و اجتماعی بودن دال و نشانه‌ی زبان‌شناختی اشاره می‌کند. درادامه نیز ناصرخسرو فهرستی از انواع نام‌ها را ارائه می‌کند که اولی را «موضوع یا نهاد» می‌خواند. نهاد همان دالی است که به‌صورت قراردادی تعین یافته است. از سوی دیگر، ویژگی خطی بودن دال نیز در عبارت «نام حرف‌های ترکیب‌کرده است» آشکارا دیده می‌شود؛ امری که سوسور از آن به‌عنوان شکل زنجیره‌ی شنیداری در قالب مفهوم خطی زمانی یا شکل زنجیره‌ی دیداری و نوشتاری در قالب مفهوم خطی مکانی یاد می‌کند. ناصرخسرو نیز اشاره می‌کند که از ترکیب حرف‌ها، البته با ترتیب و جهت خاصی، نام شکل می‌گیرد.

## ۹. نتیجه‌گیری

طرح مسئله دال و مدلول ازسوی ناصرخسرو با توجه به دوره‌ای که در آن می‌زیسته است، به‌خودی‌خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ ولی مهم‌تر این است که وی در ساحتی فلسفی- معرفت‌شناختی، وجوه تقرر و تحقق لایه‌های گوناگون زبان را بررسی می‌کند. دستاوردهای ناصرخسرو از جهات گوناگون اهمیت دارد. دلیل اول اهمیت این است که ازمنظری فلسفی به مسئله زبان پرداخته است؛ به‌گونه‌ای که نقش معرفت‌شناختی زبان برای وی گنگ و ناپیدا نبوده است. دومین دلیل اهمیت این است که در مسئله دلالت و رابطه میان دال و مدلول و نحوه شکل‌گیری خود دال و مدلول، گامی بس فراتر از زمانه خود پیش می‌نهد؛ به این دلیل که وی حتی وجود مدلول را نیز امری بدیهی و پیش‌فرضی ازپیش‌موجود ندانسته است؛ بلکه مدعی است که دال و مدلول هر دو در قراردادی بودن، همجنس و همسنخ هستند. به‌باور وی، نامدار یا مدلول در فرآیند دوقطبی معنی- فعل شکل می‌گیرد و از این طریق، وی تلاش کرده است که از بحران‌های موجود در چرخه دلالت عبور کند. دلیل سوم اهمیت دستاوردهای ناصرخسرو این است که پیش از ناصرخسرو و پس از وی، رویکردهای ذات‌گرایانه در تمامی حوزه‌های فلسفی، علمی و الهیاتی رویکرد غالب بوده است؛ اما وی با نقد تفکر ذات‌گرایانه درباره زبان و نحوه تکوین آن، راهی متفاوت درپیش گرفت. چهارمین جنبه اهمیت دستاوردهای او این است که آثار وی به‌طور عام به زبان فارسی نگاشته شده است؛ چنانکه او

خود را مقید می‌دانست تا جایی که می‌تواند معادل‌های فارسی برای اصطلاحات فلسفی برگزیند و در این میان، مفهوم نام و نامدار را به جای دال و مدلول به کار برد.

### ۱۰. پی‌نوشت‌ها

1. signifier
2. signified
3. Sophists
4. Plato
5. poststructuralist linguists
6. Saussure
7. Pierce
8. Hjelmslev
9. Chomsky
10. Hermogenes
11. Cratylus
12. Socrates
13. Kant
14. understanding
15. reason
16. objective
17. transcendental sense
18. external objects
19. semiology

۲۰. علامت‌های اختصاری E, F و P به ترتیب متن فرانسوی، انگلیسی و فارسی در پیشگفتارهای زبان‌شناسی عمومی سوسور هستند.

21. subjective
22. aristotelian epistemological theory
23. epistemological-linguistical truth
24. sign
25. conventional
26. arbitrary
27. linear

### ۱۱. منابع

- افلاطون (۱۳۸۰). «کراتولوس». *مجموعه آثار*. ج ۲. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی.

- خانجان، علیرضا و بتول علی‌نژاد (۱۳۸۹). «گذری بر آرای ناصر خسرو در باب زبان». *متن‌شناسی ادب فارسی*. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان. ش ۴۶ (۶). صص ۹۵-۱۰۸.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۸۲). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- صیادی‌نژاد، روح‌الله (۱۳۹۱). «نقد و بررسی توانش زبانی از دیدگاه ابن‌خلدون». *جستارهای زبانی*. د ۴. ش ۲ (پیاپی ۱۴). صص ۲۲۳-۲۴۳.
- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۶۳). *جامع‌الحکمتین*. به‌کوشش محمد معین و هنری کربین. تهران: طهوری و آگاه.
- ----- (۱۳۸۴). *خوان‌الاخوان*. تحشیة علی‌اکبر قویم. تهران: اساطیر.

#### References:

- Kant, I. (1998). *Critique of Pure Reason*. Translated and Edited by: Paul Guyer. Allen W. Wood. Cambridge University Press.
- Khanjan, A. & B. Ali Nejad (2010). "A glance at Naser Khosrow thoughts on language". *Textual Criticism of Persian Literature*. Faculty of Humanities. Isfahan University. 46 (6). pp. 95-108. [In Persian].
- Naser Khosrow, A.M. (2005) *Khan Al-Akhavan*, Tahshyh Ali Akbare Ghavim. Tehran: Asatir [In Persian].
- ----- (2012). *Jameol Alhekatyn*. By: Dr. Moein and Henry Corbin. Tehran: Tahori Library, Agah [In Persian].
- Plato (2001). *Cratylus in 2th Volume of Complete Works*. Translated by: Mohammad Hassan Lotfi. Tehran: Kharazmi [In Persian].
- Saussure, de, F. (1997). *Cours de Linguistique Generale*. Publie Par Charles Bailly Sechehaye avec la collaboration de Albert Riedlinger. Edition Critique Prepare Par Tullio de Mauro. France.
- ----- (2011). *Course in General Linguistics*. Translated by: Wade Baskin,

Edited by: Perry Meisel & Haun Saussy. Columbia University Press.

- ----- (2003). *A Course in General Linguistics*. Translated by: Kourosh Safavi. Tehran: Hermes [In Persian].
- Sayyadinejad, R. (2012). "Criticism and description of linguistic competence according to Ibn Khaldun". *Language Related Research*. Vol. 4. No. 2. pp. 223-243 [In Persian].